

رویکردهای تاریخی و محتوایی محضرنویسی و متون استشهدانامه‌ای*

حسن زندیه^۱

مریم بلندی^۲

چکیده

در حکومت اسلامی - شیعی، هر نوع سند شرعی باید تحت اجتهاد فقها و حکام شرع و کاتبان امور شرعی نگاشته می‌شد. از این رو، ارزش و اعتبار شهادت که به عنوان بینه‌ای شرعی مورد تأکید فقها قرار داشته، با گذشت زمان همواره ثابت مانده است. استشهدانامه‌ها، یکی از انواع اسناد شرعی هستند که اگر به گونه‌ای علمی و با کمک دانش و فن‌سندشناسی مورد بررسی قرار گیرند، می‌توانند برای فهم زندگی و تعاملات اجتماعی، اقتصادی و حقوقی جوامع انسانی پیشین مفید واقع شوند. این گونه اسناد، با هدف درج شهادت گواهان، به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوی نگاشته شده‌اند و زبان ادبی خاصی دارند که با واژگان فقهی - حقوقی عجین است. پژوهش حاضر به لحاظ ماهیت تاریخی خود، پژوهشی توصیفی - تحلیلی است و هیچ‌گونه پیشینه تحقیقی ندارد. داده‌های لازم نیز از طریق بررسی اسناد و منابع گردآوری شده‌اند. از آنجا که در عرف قدیم، استشهدانامه را علاوه بر نام متداول آن، محضر نیز می‌نامیدند، پس از بیان کاربرد متفاوت واژه محضر در متون کهن، سه محضر مهم تاریخی ذکر شده و اصول و شیوه‌های نگارشی، زبانی و مضمونی آنها مورد بررسی و تبیین قرار گرفته است.

واژگان کلیدی

سند، شرع، حقوق، شهادت، محضر، متون استشهدادی.

* این مقاله، برگرفته از طرح پژوهشی مصوب مشترک پژوهشگاه حوزه و دانشگاه و پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات است.

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه تهران. (نویسنده مسئول) zandiyehh@ut.ac.ir

۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ (اسناد و مدارک آرشیوی از دانشگاه تهران). Bolandi1388@gmail.com

تاریخ دریافت: ۹۶/۰۲/۱۰ تاریخ پذیرش: ۹۶/۰۵/۲۰

پیشینه استشهدادنامه نویسی

شهادت دادن، مقدمه‌ای برای تولید سندنویسی استشهدادنامه بوده و رکن اصلی و محل اعتبار استشهدادنامه، شهود و گواهی آنهاست. با سیر و تفحص در متون قدیمی، با کاربرد واژه «محضر»، به جای واژه «استشهدادنامه» به کرات برخورد می‌شود. این واژه و اصطلاح، در لغت به چند معنا آمده است:

«اسم مکان»: یعنی حضور و محل حاضرشدن؛ «اسم زمان»: یعنی وقت حضور و هنگام حاضرشدن؛ و «پیشگاه و آستان» علما و بزرگان دینی و علمی و مانند آن. درباره کاربرد این واژه در معنای اخیر، در کتاب طبقات ناصری چنین آمده است:

«درباره نور ترک، یک قرن بعد، در همان شهر دهلی و در محضر عارف بزرگواری مانند خواجه نظام‌الدین اولیا (۶۳۴-۷۲۵ه.ق) ذکری رفته که امیرحسن علاء سجزی آن را ضبط کرده و حاکی از علو مرتبت و صفای طینت و تقوای نور ترک است و...» (سراج، ۳۹۹/۲-۴۰۰).

پیش از تشکیل دادگستری نوین در زمان پهلوی اول (۱۳۰۶ه.ش)، محضر محلی بود که حاکم شرع در آن به امور مردم رسیدگی می‌کرد. برای نمونه در کتاب «تاریخ عالم‌آرای امینی» اثر فضل‌الله روزبهان خنجی چنین آمده است:

... و چون قاضی نافذالحکم به محضر قضات خود را مشروع و معقول سازد، کیست که ملکیت آن مظلوم را دیگر از خدشه چنین تصرفی، مموه^۱ باطناً، موثوق به ظاهراً، بپردازد؟... (خنجی، ۳۷۷).

امروزه محضر به مکانی گفته می‌شود که اسناد مختلف، اعم از شرعی و عرفی و معاملات رسمی و ازدواج و طلاق، در آنجا نوشته و ثبت می‌شوند (راوندی، ۱۳۶۱/۴)؛ ولی در فقه، به معنای دیگری به کار رفته است. محضرکردن، صورت جلسه یا تنظیم نوشته‌ای بود برای اثبات دعوی، که در حضور حاکم برای هریک از طرفین دعوی و ارباب رجوع تنظیم می‌شد؛ خواه دعوایی مطرح شده باشد، یا نه. سپس این نوشته به مهر و امضای مطلعان می‌رسید و چون با حضور متقاضی تنظیم می‌شد، اسم محضر به آن

۱. خبر آمیخته از راست و دروغ.

داده شد و به معنای صورت جلسه دادگاه به کار رفته است.^۱

در متن محضر ممکن است اقرار در دادگاه و یا مفاد شهادت شهود و یا امارات و دلایل دعوی مطروحه یا دعویایی که بعداً طرح می شود، درج گردد (در این صورت، امر تأمین دلیل به وسیله همین محضرها تحقق می یافت). همچنین حکمی اجرا می شد و مسئله تحقق اجرای صورت جلسه می شد؛ یعنی در محضری منعکس می گردید (ابن قدامه، ۱۷۷/۱۰). ترکیبات «محضر کردن، محضربستن، محضرنوشتن، محضر آوردن و محضردادن» در استعمالات مؤلفین قدیم، کاربرد واژه محضر در این معنا را تأیید می نماید.

حسن قاضی طباطبایی در این باره می گوید:

محضر نیز در عرف متقدمین، به معنای سجل و فتوی نامه و استشهادنامه و صورت مجلس و محل حضور و آمد و شد مردمان آمده و جمعش محاضر است و قداما این کلمه را با فعل بستن و کردن و نوشتن در آثار خود آورده اند و مکرراً در متون مهم نثر زبان فارسی از قبیل تاریخ بیهقی، تاریخ سیستان، سیاست نامه، اسرار التوحید، جهان گشای جوینی، فارس نامه ناصری و... ذکر شده است (قاضی طباطبایی، ۳۹).

بنابراین، با سیر و تفحص در کتب تاریخی، نمونه هایی از تهیه استشهادنامه های مهم در ادوار مختلف به دست می آید که میزان تأثیر یک قباله، در تولید یک جریان مهم تاریخی و متأثر ساختن ساختار اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و روان شناسی از آن را نشان می دهد و این امر، ضرورت بحث و ارائه نمونه ها و گزارش هایی از آنها را توجیه می کند.

در ادامه، به بیان چندین نمونه از ادوار مختلف تاریخی که در منابع به آنها پرداخته شده، می پردازیم:

... از حکام و صدور بغداد در خصوص آن که چه مقدار از اموال دیوانی در

۱. استشهادیه، پرسش مکتوب فردی است با پاسخ جمعی با شرایط خاص که در جریان امر شناخته شده ای قرار داشتند. معمولاً کسی که سؤال را مطرح می کرد، نامی از خود نمی برد و اغلب، تاریخ تحریر را نیز درج نمی کرد. از این نوشته، با اسامی شهادت نامه، استعلام نامه، استشهادیه، استشهادنامه و ورقه استشهاد، نام برده شده است (ر.ک: رضایی، ۱۷۶).

تصرف علی بهادر و یاران او درآمده، خطوط بستد و آن محضر را به نظر پادشاه رسانید... (جوینی، ۴۸۱/۳).

... و دیگر دوات آورده بودند از دیوان رسالت بنهادند و خواجه بزرگ و حاضران خط‌های خویش در معنی شهادت نبشتند و سالار بگتغدی را خط نبود، بونصر از جهت وی نبشت، و رسول و قوم بلخیان را بازگردانیدند (بیهقی، ۴۴۴/۲).

پس از آن‌که جمعی از خاصان درگاه و سران سپاه و حکام اطراف و رعایای اکناف برخلاف شخصی برخاسته، محضرها بر خیانت او آراسته باشند و بالمشافهه با براهین مسجّل و دلایل مدلّل و نوشتجات مهموره و وقایعات مشهوره امری را ثابت نمایند... (شرزای خاوری، ۱۴۷).

... و ملک عراق و ری و جبال تا حلوان و بغداد به مسعود داد و جای خود و تخت غزنین به من داد و بدین معنی محضرها نبشت و گواهان بر آن گرفت و سوگندان به غلاظ و شداد خوردیم و طلاق بر زبان رانیدیم و خط خود بر آن افکندیم... (شبانکاره‌ای، ۷۳۷۳/۲).

شاعران پارسی‌گو نیز در آثار منظوم خود، این لغت را به همان معانی که ذکر شده است به کار برده‌اند:

نظامی گنجوی در کتاب «مخزن الاسرار» در رعایت از رعیت می‌گوید:
چرخ نه‌ای محضر نیکی پسند نیک در اندیش ز چرخ بلند
مولوی نیز در «دیوان شمس تبریزی» چنین می‌سراید:
ور تو گواهان مرا رد میکنی ای پر جفا
ای قاضی شیرین قضا آخر فروخوان محضرم

معرفی سه محضر مهم تاریخی

در این قسمت، به بررسی سه محضر مهم تاریخی که در قرون متفاوتی نگاشته شده، خواهیم پرداخت.

هر دانشی، اصطلاحات مخصوص و به تعبیر جامع‌تر، زبان مخصوص خود را دارد که طی سالیانی پس از پیدایش آن علم و در پرتو گسترش کیفی و کمی مباحث آن،

استقرار یافته است. اسناد نیز از این قاعده مستثنی نبوده و زبان و سبک نگارش، ادبیات، اصطلاحات حقوقی و آیات و ادعیه قرآنی، القاب و عناوین مخصوص به خود را دارند. بررسی این متن‌ها، دست‌کم سه فایده دارند: نخست آن‌که اساس نظام اداری و دبیری ما چگونه بوده و اسناد اداری و حقوقی بر مبنای چه قوانین و در چه قالب‌هایی تنظیم می‌شده است؛ دوم آن‌که از نظر تاریخی، اجتماعی و حتی رجالی، فوایدی جانبی دارند؛ و سوم آن‌که در مباحث مربوط به ادبیات فارسی از جنبه‌های مختلف قابل بررسی است (اصفهانی، ۱۹).

سند‌های رسمی در هر کشور، باید به زبان رایج آن کشور نوشته شود و اگر در کشوری مانند ایران، چند زبان رایج باشد، اسناد رسمی باید به زبان رسمی که گویش مشترک مردم و زبان ارتباطی کلیه نواحی مملکت است، کتابت گردد تا در موارد بروز اختلاف، رسیدگی به اسناد میسر و آسان باشد.

پس از نفوذ اسلام به شرق، شهرهای ایران یکی پس از دیگری خط عربی را اقتباس کردند؛ چراکه زبان عربی، زبان رسمی و حکومتی و زبان قرآن و شریعت بود. گذشته از بحث زبان، استشهادهای آن‌رو که با شهود زیادی ارتباط دارند و نیازمند روانی و سادگی در کلام هستند، در مقایسه با بسیاری از اسناد شرعی، ساده‌تر بیان شده و فاقد تصنع و پیچیدگی لفظی و نگارشی هستند.

از میان سه محضری که در ادامه خواهیم آورد، متن دو محضر نخست به زبان عربی است و به دلیل اهمیت موضوع، کاملاً ساده و روان نگاشته شده و به دور از ترکیب‌بندی‌ها و عبارات مسجع و پرتکلف و آرایه‌های ادبی است؛ اما سومین محضر، که به زبان فارسی نگاشته شده، سرشار از صنایع و ترکیب‌بندی‌های لفظی و عبارات پرتکلف و مسجع است.

الف) یکی از محضرهای مهم تاریخی که در کتب معتبر ذکر شده است، محضری است که در سال ۳۲۳ ه.ق، به امر ابوعلی محمدبن مقله، وزیر و کاتب معروف در حق ابن‌شبنوذ منعقد شده است. متن این محضر در «شذرات الذهب» ابن‌عماد شهاب‌الدین ابوالفلاح العسکری الحنبلی دمشقی نوشته شده است (العسکری الحنبلی دمشقی، ۱۴۹/۴-۱۵۰).

ماجرا این‌گونه بود که ابوالحسن محمدبن‌احمدبن‌ایوب‌بن‌شنبوذ و ابوالفرج محمدبن‌احمدبن‌ابراهیم‌الشنبوذی (م. ۳۸۸) و ابوبکر‌العطار‌المقری (م. ۳۵۴)، با اختیار و بیان قرائت‌ها و اقوال شاذ و تغییردادن در کلمات قرآن عثمان، تلاوت خاصی به وجود آورده بودند. مردم طریقه آنها را ناپسند می‌دانستند و در مجالس، محل گفت‌وگو شده بودند. رجال دولت عباسی هم برای آن‌که از اختلاف کلمه در قرآن جلوگیری کنند، با آنان به سختی رفتار می‌کردند (صفا، ۲۶۹/۱).

سرانجام در سال ۳۲۳ ه.ق، ابن‌مقله وزیر، ابن‌شنبوذ را بدین گناه دستگیر و چند روز بازداشت نمود و سپس مجلسی فراهم ساخت و علما را به آن‌جا دعوت کرد تا حضوراً مباحثه و محاکمه به عمل آید. ابن‌شنبوذ در این مجلس به عقیده و قرائت خود اصرار ورزید. ابن‌مقله دستور داد او را تازیانه زنند تا سرانجام توبه خود را بر زبان آورد و به قرائت‌های خویش اعتراف کرد. سپس برای این‌که توبه او رسمیت پیدا کند، صورت مجلسی به خط ابوالحسین‌احمدبن‌محمدبن‌میمون نوشته شد (یاقوت حموی، ۱۷۱/۱۷).

علمای وقت، شهادت خود را در آن صورت‌مجلس نوشتند. عین آن محضر را، هم ابن‌خلکان و هم یاقوت حموی با تصریح به نام اشخاصی که در آن‌جا شهادت خود را نوشته‌اند، در کتاب‌های خود نقل کرده‌اند و برخی از قرائت‌های او را برای نمونه آورده‌اند. یاقوت در «معجم‌الادباء» می‌نویسد: «آیه شریفه ﴿اِذَا نُوذِيَ لِلصَّلَاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ به عوض فاسعوا، فامضوا می‌خواند» (همو، ۱۷۰/۱۷).

ابن‌عماد شهاب‌الدین ابوالفلاح‌العسکری‌الحنبلی‌الدمشقی در «شذرات‌الذهب» می‌نویسد:

از محمدبن‌احمد معروف به ابن‌شنبوذ درباره قرائت‌های شاذ وی پرس‌وجو شد. وی اعتراف کرد که این آیات را به شکل‌های زیر قرائت می‌کند:

- اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فامضوا الی ذکر الله؛^۱

- تعجلون شکرکم انکم تکذبون؛^۲

۱. جمعه: ۹.

۲. واقعه: ۸۲.

- فالیوم ننجیک بیدنک؛^۱
 - تبت یدا اَبی لهبٍ وقد تب؛^۲
 - اَلَا تَفْعَلُوهُ تَکُنْ فِتْنَةٌ فِی الْأَرْضِ وَفَسَادٌ عَرِیضٌ؛^۳
 - وَلَتَکُنْ مِنْکُمْ فِتْنَةٌ یَدْعُونَ إِلَى الْخَیْرِ وَیَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَیَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَسَیَعِیْنُونَ بِاللَّهِ، عَلٰی مَا أَصَابَهُمْ وَأَوْلٰئِکَ هُمُ الْمَفْلُحُونَ.^۴
- پس وی به قرائت آیات فوق به شکل های مذکور اعتراف نموده و توبه کرد.

وی در ادامه سخن در باب گواهی و اعتراف شهود، نوشته است:

و گواهان حاضر در محکمه، اعترافات ابن شنبوذ را تأیید و مکتوب کرده و ابن شنبوذ نیز در پایان به خط خود نوشت: محمد بن احمد بن ایوب، معروف به ابن شنبوذ، گواهی می دهد که آنچه در این ورقه نوشته شده صحیح است، و این اعتقاد و باور من است و خداوند عزوجل و هم شاهدان را بر آن شاهد می گیرم و هرگاه با آن مخالفت نمودم یا خلاف آن از من سر زد، امیرمؤمنان، خلیفه در ریختن خون من مجاز باشد. به تاریخ روز یکشنبه، ۷ ربیع الآخر سال ۳۲۳ ه. ق. (العسکری الحنبلی الدمشقی، ۱۴۹-۱۵۰).

ب) دومین محضری که نسخه و متن آن در دسترس است و ابن اثیر آن را در «الکامل» و جوینی در جلد سوم «جهانگشا» و ذیل اخبار و تاریخ اسماعیلیه نقل کرده اند، بنا به امر القادر بالله عباسی در حق خلفای فاطمی مصر و بطلان نسب ایشان و این که این فرقه از باطنی، مجوسی و خرم دینی و امثال اینها هستند، از طرف علمای سنی و شیعه بغداد نوشته شد.

علما در صحت نسب علویان فاطمی، اختلاف داشتند. عبيدالله و یارانش که به امامت او معتقد بودند، می گفتند که نسب او به حضرت علی علیه السلام می رسد و همان است که ما آورده ایم؛ اما بنی العباس و سایر دشمنان، به دلیل ترس از انتقال قدرت به علویان، به

۱. یونس: ۹۲.

۲. مسد: ۱.

۳. انفال: ۷۳.

۴. آل عمران: ۱۰۴.

۵. متن این محضر را ابوالفدا (۱۴۲/۲-۱۴۳)، مقریزی در «تعاظ» (۲۲-۲۳) و ابن تغری بردی در «النجوم الزاهرة» (۱۱۲/۲-۱۱۳) نیز ذکر کرده اند؛ البته با اندکی اختلاف با جهانگشای جوینی.

دلیل نفوذ معنوی فاطمیان در میان حکومت‌ها و قدرت‌های علوی، منکر نسب آنان شده بودند. به بیان ابن‌اثیر در «الکامل»، هیچ شکی در صحت نسب آنها نیست و بسیاری از علویان عالم به علم نسب، علوی بودن آنها را تأیید کردند. وی یکی از دلایل صحت نسب آنها را، شعر سید رضی می‌داند که در مدح فاطمیان مصر سرود؛ ولی از بیم خلیفه بغداد و رضایت پدر، در دیوان خود نیاورده است^۱ (ابن‌اثیر، ۱۹/۸۶-۸۸). وی ادامه می‌دهد:

در زمان خلیفه قادر، در یک محضر نسب آنها را طعن کردند و نوشتند انتساب آنها به علی امیرالمؤمنین صحت ندارد. کسانی از علویان که در آن محضر نسب آنان را طعن و انکار نمودند، سید مرتضی و برادرش سید رضی (صاحب همان شعر) و ابن‌یطحوی و ابن‌ارزق علوی و دیگران بودند (آنها را مجبور کردند؛ حتی سید رضی که در اول کار از تکذیب نسب آنها خودداری کرده بود). غیر از آنها هم مانند ابن‌اکفانی و ابن‌خرزی و ابوالعباس ایوردی و ابوحامد و کشفلی و قدوری و صیمری و ابوالفضل نسوی و ابوجعفر نسفی و ابوعبدالله بن نعمان فقیه شیعه، نسب آنها را تکذیب کردند. آنانی که قائل به صحت نسب علویان بودند، گفتند کسانی که در محضر، نسب آنها را تکذیب کردند، از روی خوف و بیم، آن شهادت (دروغ) را دادند که تقیه کرده بودند (در مذهب شیعه تقیه واجب است) یا این که بعضی از آنها عالم به انساب نبودند که شهادت آنها حجت و برهان نیست (ابن‌اثیر، ۱۹/۸۸-۸۹).

سرانجام خلیفه بغداد، یعنی القادر بالله، به این فکر افتاد که با بستن محضری، انتساب آن را به خاندان رسالت نیز نفی و انکار نماید. انعقاد این محضر در سال ۴۰۲ ه.ق، مقارن با زمان خلافت الحاکم بامرالله (خلیفه فاطمی در مصر) بود. خلاصه متن این محضر در جهانگشای جوینی چنین آمده است:

به نام خداوند بخشنده مهربان. این است آنچه شاهدان بدان شهادت دادند، که معدبن اسمعیل، والی مصر، همان معدبن اسمعیل بن عبدالرحمن بن سعید است و ایشان، به دیسان بن سعید - که دیسانیه به او منسوب است - منسوب‌اند، و سعید مذکور به مغرب رفت و عبدالله نامیده شد و ملقب به مهدی گردید. این

۱. متن شعر سید رضی در صفحه ۸۷ کتاب تاریخ کامل اسلام و ایران ابن‌اثیر ذکر شده است.



حکمران در مصر، همان منصور ملقب به الحاکم، ابن‌نزار بن اسمعیل بن عبدالرحمن بن سعید می‌باشد که خداوند او را هلاک کند. همین‌طور شهادت می‌دهند که پیشینیان او از انسان‌های پست و دون‌مایه - که لعنت خدا و لعنت‌کنندگان بر ایشان باد - داعیان و خوارجی هستند که با فرزندان علی بن ابی‌طالب نسبتی ندارند و به ایشان متعلق نمی‌باشند و هر ادعایی که در این انتساب دارند، پوچ و دروغ است و در اطلاق این نکته که ایشان خوارج و از داعیان بوده‌اند، هیچ‌کس تردید ندارد و انکار ایشان به سبب باطل بودن اعمالشان در مکه و مدینه شایع بوده است و در آغاز کارشان، این مطلب به صورت گسترده در مغرب منتشر بوده است. تبار این حاکم، در مصر از کافران و گناه‌کاران و زندیقان و ملحدان و تعطیل‌کنندگان و منکران اسلام و از پیروان مذهب ثنویه و مجوسیه‌اند که حدود احکام اسلامی را تعطیل نموده و زنا را مباح دانسته و شراب و خون‌ریزی را حلال کرده، پیامبران را دشنام داده و ادعای خدایی کرده‌اند. این شهادت‌نامه در تاریخ ربیع‌الآخر سال ۴۰۲ هجری قمری نوشته شد^۱ و به گواهی سادات علوی موسوی، مرتضی و رضی و گروه دیگری از ایشان و همچنین به امضای فقهای معتبر، شیخ ابوحامد اسفراینی و ابوالحسن قدوری و قاضی‌القضات ابومحمد اکفانی و ابوعبدالله بیضاوی رسید (جوینی، ۱۷۴-۱۷۷).

این محضر نیز به زبان عربی است و از آن‌رو که به دلیل اهمیت موضوعی، نیازمند روانی و سادگی در کلام است، کاملاً ساده و روان و به دور از ترکیبات و استعارات و آرایه‌های ادبی بدیع نوشته شده است.

ج) سومین محضر، در کتاب «گزیده‌ای از منشآت میرزا مهدی‌خان استرآبادی» به کوشش نصرالله بیات چاپ شده است (بیات، ۱۳۶-۱۳۸).

نادر پس از شکست افغانان و عثمانیان و منکوب ساختن یاغیان و استرداد کلیه اراضی از دست‌رفته ایران به استثنای قندهار، تصور کرد زمان آن فرا رسیده است که همان‌طور که عملاً شاه ایران شده است، قانوناً نیز باید این اتفاق تثبیت شود (مینورسکی، ۳۳۰).

۱. در نسخ ابوالفدا و اُتعاظ، اسامی هیچ‌یک از شهود وجود ندارد.

از این رو، به موازات پیروزی‌های جنگی، با تمهید مقدمات، راه سلطنت و فرمان‌روایی را نیز برای خود هموار می‌کرد و به مردم نشان می‌داد که هیچ‌یک از بازماندگان سلالة صفوی، اهلیت اداره کشور را ندارند و برای کسب موافقت نمایندگان خلق، قوریلتهای یا کنگره عمومی در آخر زمستان ۱۱۴۹ ه.ق (ژانویه ۱۷۳۷ م) در دشت مغان تشکیل شد. در این قوریلته، نه تنها سرداران لشکر، بلندپایگان و اشراف روحانی و سران عشایر کوچ‌نشین حاضر بودند، بلکه چند تن از ریش‌سفیدان شهرها و روستاها هم در آن شرکت داشتند و در نهایت، شمارش افراد حاضر در این اجتماع با نوکران و کارگذاران اعضای اصلی، به ۱۰۰ هزار تن می‌رسید (گرانوسکی و دیگران، ۲۹۰-۲۹۱).

روز بعد هم مجمعی نظیر آن اجتماع نمود و در آن‌جا انجمنی مرکب از طهماسب‌خان جلایر و شش نفر دیگر از طرف نادر، اعلام داشتند که وی پس از منکوب‌ساختن دشمنان ایران، اکنون که از جنگ‌ها خسته شده، در نظر دارد کناره‌جویی کند و در کلات منزوی گردد و به عبادت پردازد؛ بر رجال و امنای کشور است که یا طهماسب را به شاهی برگزینند، یا اگر میل به او ندارند یکی دیگر از سلالة صفوی را به سلطنت ایران تعیین کنند. اعضای کنگره که کاملاً از نیت باطنی نادر باخبر بودند، جرأت نکردند کسی جز نادر را به سلطنت ایران برگزینند.

پس از چند روز، نادر مجلسی دیگر تشکیل داد و در آن‌جا اعلام داشت که سلطنت را با شروط ذیل می‌پذیرد:

۱. احدی نادر را ترک نگوید و به یکی از فرزندان شاه مخلوع نپیوندد؛
۲. مردم ایران و اهل تشیع، سبّ خلفا را ترک گویند و به مذهب سنت بگروند. در عین حال، اختیار دارند طریقه مذهب حضرت امام جعفر صادق علیه السلام را پیروی نمایند؛
۳. احدی نسبت به نادر و پسرش خیانت نوزد.

همه حاضرین، این شرایط را پذیرفتند و محضرنامه را امضا کردند. نادرشاه در همان روز مراسم، میرزا مهدی‌خان را از ریاست رقم‌نویسان برداشت و او را به تاریخ‌نویسی برگماشت و به جای او، میرزا مؤمن را تعیین نمود (مینورسکی، ۳۳۰).

استرآبادی متن استشهادنامه را با نثری متکلف و مصنوع نوشته است که جهت سهولت خواننده، در این‌جا فرازهای مهم و لبّ کلام به انشای نگارنده ارائه می‌شود:

«این جانب حقیر، محمدمهدی استرآبادی، بر لوح شهادت می‌نویسد که نادرشاه در پاسداری از احوال مردم، علی‌الخصوص خراسانیان و اهالی استرآباد از هیچ تلاشی فروگذاری ننموده و به حق در عدالت‌گستری کوتاهی ننموده و در همه‌جا امنیت کامل برقرار نموده است؛ به گونه‌ای که اشرار، جسارت تعدی و سرکشی ندارند و تمام سرکشان را خاموش کرده است. دست‌زدانی که به اسم جوان‌مردی دست در کیسهٔ مردمان می‌کردند، قطع کرده و اشرار سر به گریبان نهاده‌اند. اینک بر ماست که جهت برقراری عدالت و امنیت، وی را جهت حکم‌رانی تأیید کرده و شهادت خود را اعلام داریم» (جهت خوانش اصل استشهدان‌نامه، ر.ک: بیات، ۱۳۶-۱۳۸).

زبان فارسی پس از حملهٔ مغول به ایران، متکلف، مصنوع و سرشار از ترکیبات منشیانه و کلمات و آرایه‌های دور از ذهن شد که در اسناد این دوره، نمود پیدا کرده است. در این دوره، تمایل زیادی به نگاشتن اسناد به زبان فارسی پدید آمد و از دورهٔ صفوی به بعد، این زبان به طور قطع زبان نگارش اسناد و قباله‌ها شد (بی‌نام، قباله‌های ازدواج در قرون ۱۳ و ۱۴، ۷۶).

اصل این استشهدان‌نامه، که به دلیل ملاحظات نگارشی در این مقاله ذکر نشده است، انشایی بسیار ادیبانه دارد و فاقد ساختار عمومی سندنویسی است و آغاز و پایان متن به سلیقهٔ شخص نگارنده، نگاشته شده است؛ چراکه نویسندهٔ متن، در دوره‌ای می‌زیسته که بازی‌های لفظی با فشار حیرت‌انگیزی خود را به قالب عبارات جا می‌کردند و نویسنده به مقتضای شرایط خاص خود، که منشی دربار نادرشاه بود، خواه ناخواه باید تن به استعمال آنها می‌داد. از این‌رو، در اوج و حضيض‌های کلام، گاه جملاتی دیده می‌شود که صنایع لفظی دست از کرشمه و طنّازی خود برداشته و به جلوه‌گری مشغول‌اند؛ پاره‌ای از اوقات نیز این جلوه‌گری‌ها خالی از لطف و زیبایی نیستند.

در بررسی لفظی سند، مشاهده می‌کنیم که لغات مندرج در متن، فارسی و عربی‌اند و در خلال کلمات، لغات و ترکیبات عربی زیادی دیده می‌شود؛ چراکه منشیان درباری، این لغات را بیشتر به کار می‌بردند. از بررسی لغات که بگذریم، از منظر صنایع لفظی، با چیره‌دستی‌ها و زیرکی‌های میرزا مهدی‌خان مواجه می‌شویم که صنایع ادبی را با قدرت عجیبی به کار برده است. نویسنده، با بهره‌گیری از صنایع ادبی «ترصیع»، «ازدواج»،

«موازنه»، «جناس»، «ایهام»، «لف و نشر»، «تفریق»، «حسن تعلیل»، «براعت استهلال» و... هنرنامه‌ی‌ها کرده و به تزیین جملات خود پرداخته است.

در زمینه صورت و شکل‌بندی مضمون، میرزا مهدی‌خان از روش مستقیم و منطقی پیروی کرده است. مورخان گذشته، اعتقاد به نوعی جبر الهی داشتند که به موجب آن، حوادث عالم امکان را از پیش تعیین شده و به گونه‌ای مرتب و مصور می‌دیدند که به مقتضای شرایط و به قضای الهی، به عالم کون و فساد می‌آیند. میرزا مهدی‌خان نیز در بیشتر آثار ادبی خود از آن جمله تاریخ جهانگشا، پیرو همین جبر است و گاه با همین منطق، بسیاری از قضایای مستقیم تاریخ را تحمل‌پذیر جلوه می‌دهد.

نتیجه

استشهادنامه‌ها که از جمله اسناد و نوشته‌های شرعی قلمداد می‌شوند، حاصل حاکمیت نظام فقه و اصول شرعی بر زندگی مردم ادوار مختلف هستند و امر شهادت، که مقدمه‌ای برای تولید سندنویسی استشهادنامه بوده، همواره به عنوان بینه‌ای شرعی در امور مدنی و جزایی و همچنین در تنظیم اسناد، دلیل معتبر و مؤثر و مورد توجه و تأکید فقها و علما بوده است.

استشهادنامه را در عرف و فقه قدیم، علاوه بر نام متداول آن، محضر نیز می‌نامیدند. محضر کردن، صورت جلسه یا تنظیم نوشته‌ای بود برای اثبات دعوی، که در حضور حاکم برای هریک از طرفین دعوی و ارباب رجوع تنظیم می‌شد؛ خواه دعوایی مطرح شده باشد، یا نه. سپس به مهر و امضای مطلعان می‌رسید و چون با حضور متقاضی تنظیم و تهیه می‌گردید، اسم محضر به آن داده شد. کاربرد ترکیبات «محضر کردن، محضر بستن، محضر نوشتن، محضر آوردن و محضر دادن» در استعمالات مؤلفین قدیم، این معنا و ادعا را به خوبی تأیید می‌نماید.

نگارنده در راستای طرح بحث و انجام پژوهش و سیر و تفحص و تتبع در کتب تاریخی، با نمونه‌هایی از استشهادنامه‌های مهم در ادوار مختلف تاریخی مواجه گردید؛ و از آن‌جا که میزان تأثیر یک قباله در تولید یک جریان مهم تاریخی و متأثر ساختن

ساختار اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و روان‌شناسی تأثیر بالا و بسزایی دارد، ضرورت بحث و ارائه نمونه‌ها و گزارش‌هایی از آنها را لازم گردانید. کوتاه سخن این‌که استشهدنامه‌ها با هدف درج شهادت گواهان، به عنوان یکی از دلایل اثبات دعوی نگاشته شده و حاصل نظام فقهی-حقوقی اداور مختلف فرهنگ و تمدن اسلامی هستند و هرکدام زبان خاصی دارند که با واژگان فقهی-حقوقی و اصول نگارشی خاص خود عجین شده‌اند.

منابع

- آیتی، عبدالمحمد، *تحریر تاریخ و صاف*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۳ ش.
- ابن قدامه، *المغنی*، ج ۱۰، چاپ اول، بی جا، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۵ ق/۱۹۸۵ م.
- ابن اثیر، عزالدین علی، *تاریخ بزرگ اسلام و ایران*، ج ۱۹، ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی علمی، ۱۳۷۱ ش.
- ابن اثیر، مجدالدین، *جامع الاصول*، ج ۱۲، به کوشش محمد حامد فقهی، قاهره: بی نا، ۱۳۷۰ ق/۱۹۵۰ م.
- ابواسحاق شیرازی، ابراهیم بن علی، *طبقات الفقهاء*، ج ۱، به کوشش خلیل میس، بیروت: دارالقلم، بی تا.
- ابی الحدید، عبدالحمید بن هبه الله، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، به اهتمام محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه مرعشی نجفی، بی تا.
- ابن عماد العسکری الحنبلی دمشقی، شهاب الدین ابوالفلاح عبدالحی بن احمد، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، ج ۴، چاپ اول، بیروت: دار ابن کثیر، ۱۴۰۶ ق/۱۹۸۶ م.
- اصفهانی، محمد بن سبزه علی، *وجیزه التحریر*، گردآوری سال ۱۲۴۵، به کوشش رسول جعفریان، قم: بی نا، بهار ۱۳۹۳.
- امین عاملی، سید محسن، *اعیان الشیعه*، ج ۹، ترجمه کمال موسوی، نشر بیروت، بی تا.
- بیات، نصرالله، *گزیده‌ای از منشآت میرزا مهدی خان استرآبادی*، تهران: وزارت امور خارجه، زمستان ۱۳۸۳ ش.
- بیهقی، ابوالفضل، *تاریخ بیهقی*، مصحح: خلیل خطیب رهبر، تهران: مهتاب، ۱۳۷۴ ش.
- جزری، ابن اثیر، *تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران*، ترجمه: عباس خلیلی، ابوالقاسم حالت، تهران: مؤسسه مطبوعات علمی، ۱۳۷۱ ش.
- جوینی، علاءالدین عظاملک، *تاریخ جهانگشای جوینی*، ج ۳، محقق/مصحح: محمد قزوینی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۵ ش.
- حسینی فسائی، حاج میرزا حسن، *فارسانامه ناصری*، محقق/مصحح: منصور رستگار



- فسایی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۲ش.
- حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم الادباء، ج ۱۷، محقق: احسان عباس، بیروت: دارالغرب الاسلامی، بی تا.
- خنجی، فضل الله روزبهان، تاریخ عالم آرای امینی، محقق/مصحح: محمد اکبر عشیق، چاپ اول، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۲ش.
- راوندی، مرتضی، تاریخ اجتماعی ایران، ج ۲ و ج ۴، چاپ دوم، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۸۲ش.
- رضایی، امید، درآمدی بر اسناد شرعی دوره قاجار، ژاپن: مؤسسه مطالعات و فرهنگ‌های آسیا و آفریقا، ۱۳۸۷ش.
- رضی، محمد بن حسین، دیوان الشریف الرضی، بی جا، افست وزارت ارشاد اسلامی، کنگره هزاره، ۱۴۰۶ق.
- شبانکاره‌ای، محمد بن علی بن محمد، مجمع الانساب، ج ۲، محقق/مصحح: میرهاشم محدث، تهران: امیر کبیر، ۱۳۸۱ش.
- شرزای خاوری، میرزا فضل الله، تاریخ ذوالقرنین، محقق/مصحح: ناصر افشارفر، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش.
- صفا، ذبیح الله، تاریخ ادبیات ایران، ج ۱، تهران: فردوس، ۱۳۷۸ش.
- کرمانی، احمد مجدالاسلام، تاریخ انحطاط مجلس کرمانی، محقق/مصحح: محمود خلیل پور، اصفهان: دانشگاه اصفهان، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
- گرانوسکی و دیگران، تاریخ ایران از زمان باستان تا امروز، ترجمه: کیخسرو کشاورزی، چاپ اول، تهران: انتشارات پویش، ۱۳۵۹ش.
- منهاج سراج، طبقات ناصری تاریخ ایران و اسلام، ج ۲، تحقیق عبدالحی حبیبی چاپ اول، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳ش.
- مولانا (مولوی)، جلال الدین بلخی، دیوان شمس، غزلیات، غزل شماره ۱۳۷۳.
- مینورسکی، ایران در زمان نادرشاه، ترجمه: رشید یاسمی، چاپ پنجم، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۷۸ش.
- مؤلف ناشناخته، تاریخ سیستان، محقق/مصحح: ملک الشعراء بهار، تهران: پدیده خاور،

۱۳۶۶ش.

- نووی، یحیی بن شرف، تهذیب الاسماء واللغات، ج ۱، قاهره: اداره الطباعه المنیری، بی تا.

- نظامی گنجوی، مخزن الأسرار، بخش ۲۶، مقاله چهارم.

- همایی، جلال الدین، غزالی نامه، چاپ دوم، تهران: نشر هما، ۱۳۱۷ش.

مقالات:

- بی نام، «قباله‌های ازدواج در قرون ۱۳ و ۱۴»، انتشارات موزه گلستان، ۱۳۵۵ش.

- قاضی طباطبایی، حسن، «محضر و محضرهای تاریخی»، زبان و ادبیات، ش ۱،

فروردین ۱۳۲۷.